

جهان بینی کل نگر در برابر رویکرد جزء گرایانه در شهرسازی

ناصر براتی

استادیار دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)



چکیده

مبحث مدرنیسم در عرصه های معماری و شهرسازی ابعاد گسترده ای را شامل می شود. هر چند، از چند دهه پیش، نقد مدرنیسم در این عرصه ها توسعه روبرو تزايد داشته است ولی، از سوی دیگر، جریان دیگری تحت عنوان تفکر پست مدرنیستی نیز قدم به قدم و سنگر به سنگر مواضع به ظاهر جاویدان مدرنیسم را تسخیر نموده است. آبخشور این تحولات را البته می توان در تحولات عمیق علم و فلسفه دانست. همین امر باعث شده است که پست مدرنیسم تنها نقد مدرنیسم را در بر نگیرد بلکه مباحث آن حیطه های بسیار عمیق تری را پیش روی کسانی که به ویژگیهای جهان پس از مدرنیسم علاقه مندند گشوده است. در این مقاله ابتدا مدرنیسم و پست مدرنیسم از نظرگاه جهان بینی مورد مقایسه قرار گرفته اند و سپس، بطور اجمال، تاثیرات هر یک بر مبانی نظری و عملی در معماری و شهرسازی مطرح شده اند. در نهایت این نتیجه حاصل شده است که بشر چاره ای جز پشت سر گذاشتن مدرنیسم و روی آوری به دوران پس از آن ندارد و توسعه معماری و شهرسازی اینک در گرو تبیین و تدقیق نهضت پست مدرنیسم است.

واژگان کلیدی: شهرسازی - مدرنیسم - پست مدرنیسم - جهان بینی - جزء گرای - کلی گرای محیط - فضا - زمان - فرهنگ

تنها تغییر یک سبک به سبک دیگر (همانند آنچه که در خود نهضت مدرنیسم نیز بارها اتفاق افتاد) نیست. این پدیده ابعادی بسیار عمیق و گسترده دارد و با وجود بحث های مختلفی که در مورد چند و چون آن انجام شده است هنوز جای بحث و بررسی بسیار در اطراف آن باقی مانده است. در این مقاله سعی شده است، با اتکاء به منابع نسبتاً معتبر تا آنجا

مقدمه

در پیشگفتار کتاب چارلز جنکز، متفکر معروف، به نام "پست مدرنیسم چیست" چنین آمده است: " دوره مدرن که به نظر می رسید برای همیشه دوام می یابد، به تندی جزئی از گذشته می گردد". تحول از مدرنیسم در عرصه مطالعات محیطی، آنطور که برخی می پندارند،

فرهنگ، روش های علمی و ساز و کارهای جزء نگر نیز به نوبت خود حامی و گسترش دهنده جهان بینی جزء گرا بوده اند. به این ترتیب ما با مدار و دور تسلسل خاصی روبرو هستیم که در آن هر عاملی از سوی عوامل دیگر تایید و تقویت می شود و در ضمن به تایید و تقویت عوامل دیگر می پردازد. به همین علت است که در نهضت مدرنیسم ما با یک نظام کامل عیار روبرو هستیم.

در نتیجه سرمنشاء نظام شهرسازی مدرنیستی، همانطور که گفته شد، جهان بینی جزء نگر است. این دیدگاه اصولی که جهان به مثابه مجموعه ای از ذرات (اتم های) مستقل است که در کنار یکدیگر قرار گرفته اند و ارتباطی مکانیکی بین آنها برقرار است، هم در دیدگاه های فلسفی و هم در روش های علمی، بعد از رنسانس، در اروپا گسترش یافت. پیدایش این رویکرد راه را برای پیشرفت بشر در بسیاری از علوم هموار کرد. هر چند اثرات مستقیم و محسوس این رویکرد ابتدا در علوم تجربی، ریاضیات و فیزیک توسعه یافت ولی در نهایت، و به تدریج، دیگر علوم، برای بقای خود، به همین جهت سوق داده شدند و در غیر این صورت دیگر علم محسوب نشده به عنوان جزئی از فلسفه یا ماوراء الطبیعه تلقی می گردیدند. روش علمی حاکم بر این نگرش بر این پایه استوار بود که برای شناخت هر پدیده ای می باید آنرا به کوچکترین اجزاء ممکن تقسیم نمود. پس از تجزیه، محقق می توانست به بررسی یک جزء بپردازد و در نهایت یافته های خود در مورد آن جزء را به کلیت پدیده

که ممکن بوده است، به ریشه های مدرنیسم، و در ادامه آن پست مدرنیسم، پرداخته شود. با این هدف که زمینه ای باشد تا دریافت و پذیرش پست مدرنیسم، در جامعه امروز ما در ایران، با بینش و آگاهی بیشتر و عمیق تری همراه گردد. ما برای وارد شدن به مرحله گذار از آنچه در ایران مدرنیسم در شهرسازی و معماری خوانده شده است و ورود به مرحله بعد از آن عمیقاً به این آگاهی نیاز داریم زیرا هر چند کلیت حرکت فکری پست مدرنیسم جهانی است، ولی نتایج حاصل از آن، برخلاف مدرنیسم، کاملاً بومی خواهد بود. در نتیجه، در این بعد، دیگر نمی توان به واردات فکری از خارج از مرزها متکی بود. لذا در این مقاله سعی شده است نشان داده شود که تفاوت بین مدرنیسم و پست مدرنیسم در واقع تفاوت بین دو جهان بینی جزء گرا و کل گرا، به مثابه پایه های فلسفی این دو نهضت است. تنها با چنین نگرشی است که می توان به تفاوت واقعی آن دو پی برد و از فلسفه و رویکرد بعد از مدرنیسم دفاع کرد و آنرا در عمل به کار گرفت.

نگاه مدرنیسم به جهان

از منظر جهان بینی جزء نگر

اساس مکتب مدرنیسم بر رویکرد جزء نگر و بنیاد رویکرد جزء نگر بر پایه جهان بینی جزء گرا (اتمیسم) استوار است. مسلماً این جهان بینی، فرهنگ، روش های علمی و ساز و کارهای مختص به خود را دارد و همواره آنها را تقویت می نماید، بدیهی است، درمقابل،

نمود و بعدها، مخصوصاً در نظریه سیستم ها، این طرز تلقی به کلی رد شد. برخورد با جهان طبیعی در چهارچوب این نگرش، در نهایت به علوم انسانی، اجتماعی و محیطی نیز سرایت کرد. لذا بر پایه نظریه نیوتن، جوامع انسانی، مجموعه ای از اتم های انسانی مستقل و منفک که با قرار گرفتن در کنار یکدیگر جامعه را شکل داده اند، تلقی شدند (Matthews, 1994).

چنین ذهنیتی به تدریج انسان را قادر نمود که، برای اولین بار، خود را به کلی از جهان پیرامون خودش جدا و منفک تصور نماید. این انفکاک ذهنی بین اجزاء محیط از یک سو و انسان و محیط از سوی دیگر به سرعت معضلات پیچیده ای را به وجود آورد که در نهایت زمینه تجدید نظر کلی در این نگرش را فراهم ساخت. جهان بینی مکانیکی که جهان را پدیده ای پراکنده در نظر می گیرد منجر می شود که انسان نیز خود و محیط را به اجزاء متفرق و جدا بشکند. این رویکرد، در ادامه، به این فرض انجامید که همه چیز در کائنات از چنین وضعیتی برخوردارند؛ در حالیکه چنین نبوده و نیست (Bohm, 1980, 1985 Tymur, 1982)؛ e.g. Capra, 1983) از سوی دیگر تلاش برای پی بردن به ماهیت اجزاء، وجود و ماهیت "کل" را از نظرها پنهان کرد (Barati, 1997).

بیل هیلیر (3-1972) روند فکری فوق را باعث بریدن و جدا ماندن انسان از محیط زندگی اش می داند. او همچنین علت این امر را جدا شدن بنیاد دینی تفکر به نوعی بنیاد زمینی و انسان محور میداند. بدین ترتیب، و در نهایت،

مورد نظر تعمیم دهد، زیرا کل چیزی نبود مگر حاصل جمع اجزاء آن. این روش را استقراء نامیده اند.

چنین برخوردی با پدیده های فیزیکی در جهان بسیاری از مشکلات پیشین را از سر راه بشر برداشت. ولی در عین حال، چنین استنباط می شد که هر آن چه کمیت پذیر، قابل شمارش و اندازه گیری است در حیطه علم و روش های آن قرار می گیرد و هر چه کیفی است از مقولات غیر علمی به حساب می آید. چنین نحوه نگرشی به جهان، که به حق آن را نگرش مکانیکی نامیده اند، به گفته برتالنفی (1971) هر چند پیشرفت های قابل ملاحظه ای را برای بشر، در علوم شیمی و فیزیک، به ارمغان آورد ولی در زمینه های علوم انسانی و محیط مشکل زا شد. زیرا در همه این عرصه ها اندیشمندان جزء گرا بر آن بودند که جهان را در نهایت موجودیتی نشان دهند که از تعدادی عناصر شیمیائی، آنزیم، سلول یا فرد تشکیل شده است. با گذشت زمان در روش برخورد با جهان به عنوان یک ماشین عظیم مکانیکی دو اشکال عمده بروز کرد: اول آنکه هر جزئی از پدیده های جهان تا زمانی که در داخل نظام خاصی قرار داشت معنی ویژه ای داشت، این جزء، به محض آنکه، برای بررسی و آزمایش، از محیط خود جدا می شد به موجود دیگری تبدیل می گردید و با ماهیت خود، زمانی که در داخل نظام به عمل و عکس العمل متقابل می پرداخت به کلی متفاوت بود. اشکال دوم نیز آن بود که کلیت هر پدیده ای حاصل جمع اجزاء آن تلقی می شد در حالیکه چنین

تصور می شد که هیچ طبقه بندی و قانونمندی ذاتی در پس موجودیت جهان و طبیعت وجود ندارد. (Hillier, 1972-3:40)

بدیهی است هر جهان بینی برای شناخت جهان به نوعی متدولوژی خاص متوسل می شود و متدولوژی جهان بینی جزء نگر در واقع متدولوژی دکارتی است. برتالنی معتقد است که متدولوژی علمی دکارتی در عرصه های مختلف عناصر را به اجزاء جدا از هم تجزیه نمود. این متدولوژی برای شناخت جهان خود به خود باعث نوعی بد فهمی از فرایندهای محیطی شد. از سوی دیگر پایه جدایی مطلق بین ماده و معنا (سویژه و آیزه) نیز از همین جا فراهم آمد. (Bertalanfy, 1971) محیط انسان ساخت از آن پس ماشین عظیم مرده و بی معنایی شد که می شد هر جا آن را تکرار کرد و هر معنای ساختگی را به آن تحمیل نمود بدون توجه به این که در چه زمینه و بستری ساخته می شود (Barati, 1997).

بدین ترتیب یک جنبه بسیار مهم اتم گرایی و جهان بینی مکانیکی ظهور کرد و آن پدیده چیزی نبود مگر کمی گرایی. از آن پس هر چه کمی و قابل شمارش و اندازه گیری بود در حیطه امور علمی و هر چه جنبه کیفی داشت و غیر قابل اندازه گیری تلقی می شد در حیطه متافیزیک و خرافات قرار گرفت (گنون، ۱۳۶۱؛ Feyrabend, 1987) کمی گرایی و مادی گرایی یاد شده زیربنای فلسفه تجربه گرایی (Empiricism) قرار گرفتند که در آن تنها آنچه توسط حواس قابل حس و اندازه گیری بود واقعیت انگاشته می شد. لذا

رویکرد جزء گرا، منجر به تدوین و ارائه مبانی نظری خاصی شد که انفکاک انسان. محیط را کاملاً توجیه می نمود.

در واقع اول بار این دکارت بود که انفکاک و جدایی بین ماده و ذهن را به عنوان عناصر متمایز از نظر منطق تبیین نموده و آنها را مستقل اعلام نمود. (از جمله نگاه کنید به عزبدفتری، ۱۳۷۲؛ Matthews 1994:1971; Bertalanfy) در این دیدگاه ذهن و ماده می تواند در غیاب یکدیگر و بطور مستقل وجود داشته باشند (Matthews, 1994-81) این دوگانگی خوشبختانه می رود تا در توسعه نظریات اخیر در فیزیک جدید به کلی کنار گذاشته شود و دنیای علم به جهتی می رود که به تفکرات فلاسفه قدیم یونان و شرق، که قائل به وحدت و یگانگی بین ذهن و ماده بودند، بسیار نزدیک گردد (e.g. Capra, 1994).

آنچه یک امر پایه ای در تفکر و جهان بینی مکانیکی محسوب می شود آن است که در چنین عرصه ای طبیعت از اجزاء مستقل مادی به وجود آمده و ماده نیز پدیده ایست فارغ از معنی، مرده، بدون تنوع، خنثی و بدور از هرگونه هدفمندی.

بدین ترتیب طبیعت، از این نقطه نظر، پدیده ای خواهد بود مطلقاً غیر قابل توضیح زیرا ساختمان آن ترکیبی خواهد بود پراکنده، شکسته و منفک شده از اجزاء مجرد که به طور تصادفی مرتب شده اند (Matthews, 1994). به این ترتیب انسان نوعی طبقه بندی خاص را به طبیعت، محیط، زندگی، فضا، زمان و حتی خود و جامعه اش تحمیل نمود زیرا چنین

شهرنشینان باز گذاشت ولی اشکالاتی که در بنیان های فکری مدرنیسم بود اجازه ندادند تخیلات و آرمان های معماران صاحب نام این مکتب به تحقق برسند. (نگاه کنید به: حبیبی، ۱۳۷۹؛ نقی زاده، ۱۳۷۹؛ احمدی، ۱۳۷۲) تکیه گاه به ظاهر شکست ناپذیر مادی گراها و مدرنیست ها "خرد باوری" یا "راسیونالیسم" بود. ولی گذشت زمان نشان داد که این خرد باوری چیزی نیست جز "خرد ابزاری"، که در حیطه آن به هر پدیده ای، و از جمله طبیعت، به عنوان یک ابزار می نگرد. نیچه با اشاره به این موضوع گفته بود: "اگر ما از طبیعت ابزار بسازیم و دگرگونی آنرا خواهان باشیم، خطر می سازیم". (احمدی، ۱۳۷۲: ۳۷). این درست همان برخورد مدرنیست ها با طبیعت و انسان به عنوان جزء کوچکی از آن بود. جمله معروف لوکوربوزیه از بنیان گذاران مدرنیسم در معماری، در مورد خانه که در آن گفته است: "خانه ماشینی است برای زندگی کردن در آن" کاملا دیدگاه راسیونالیستی، تقلیل گرا و مکانیکی او را به جهان و محیط زیست انسان نشان می دهد.

مشخصا تصور و تلقی مدرنیست ها از جهان، انسان، نیازهای جسمی و روحی انسان، و نیز محیط و شرایط آن برداشتی سطحی و ساده اندیشانه و مغایر با واقعیات طبیعی، فرهنگی و اجتماعی و شدیداً تخیلی و انتزاعی بوده است. آنچه آنان از این امور در ذهن داشته اند، که البته مقتضای ساز و کار تفکر آنها و مبتنی بر جهان بینی آنها است، سطحی نگری به موجودیت بسیار پیچیده انسان و محیط و نیازها و الزامات

۲. جزء نگری در شهرسازی و معماری

نگاهی به تاریخچه مکتب مدرنیسم در معماری و شهرسازی وابستگی آن را به جهان بینی جزء نگر کاملاً مشخص می نماید. (گلکار ۱۳۷۸: ۹). رویکرد جزء نگر و مکانیکی به محیط زیست انسان، بعد از پشت سر گذاشتن یک دوره پر هیجان و فریبنده، به سرعت منویات غیر قابل اجتناب خود را به نمایش گذاشت. تکیه بر روش های تقلیل گرایانه از اوایل قرن بیستم، کارکرد گرایی را در قالب هدف غایی مدرنیسم در معماری و شهرسازی یعنی تطابق بین فرم و عملکرد دنبال کرد.

این گرایش ها زمینه نگاهی تک بعدی به محیط زیست انسان را موجب شدند. بدین لحاظ آنچه در شهر مهمترین عامل قابل توجه معماران و شهرسازان بود همانا کالبد و نحوه کارکرد مکانیکی شهر و عناصر مرتبط با آن بود. این موضوع به این واقعیت باز می گردد که مدرنیسم به طور بنیادی مادی گراست و لذا انسان، محیط و کلیت آنها را به اجزاء مادی نازل تقلیل می دهد (نقی زاده، ۱۳۷۹؛ Kollar 1998). آنچه در نتیجه چنین رویکردی حاصل شد شهری با ساختمان های بلند، پارکینگ های زیرزمینی، ترافیک سنگین اتومبیل ها، فواصل زیاد بین خانه ها و مراکز شهری بزرگ و بی هویتی که مردم از آنها گریزانند، بود. (گل، ۱۳۷۵)

درست است که تحولات مستمر صنعتی دست معماران و شهرسازان را در به کار بردن مصالح و فن آوری در جهت ایجاد رفاه و آسایش برای

چیزی جز فضا/ زمان نیست. تعاریفی که برای شهرسازی، در حالت عام، به ویژه از سوی معماران شهرساز داده شده است کاملاً گویای این حقیقت است که در دوره مدرنیسم آنان به شدت از مردم و نیازهای واقعی آنان فاصله گرفته اند (از جمله نگاه کنید به: گلکار، ۱۳۷۸). حتی دیدگاههای زیبایی شناسانه و هنری مدرنیست ها به معماری و شهرسازی نیز نتوانست اشکالات اساسی و اصولی این مکتب را بر طرف نماید. دو نمونه گویا از اظهار نظرهای بزرگان مکتب مدرنیسم نشان می دهد که این طرز تفکر هرگز نمی توانست در میان جامعه بشری بیش از این دوام بیاورد. جامعه ای که بقا و دوامش روز به روز بیشتر به حرمت گذاری به طبیعت، انسان ها و توجه واقعی به نیازهای آنها وابسته می شود:

”تعمداً، فرم فضاها در هیچ یک از واحدهای مسکونی که توسط من طراحی شده اند مبتنی بر نیازهای استفاده کنندگان نیستند، بلکه آنها را در جهت تغییر دادن نیازهای آنان شکل بخشیده ام. من بر این باورم که معماری و طراحی شهری می تواند فرهنگ را تغییر بدهد. شما نمی بایست برای خوشایند استفاده کنندگان معماری کنید.“ (آیزنمن به نقل از گلکار، ۱۳۷۸: ۲۶) و در نقل قول دوم آمده است:

”می بایست مردم تعلیم داده شوند تا فرم هایی را که ما (معماران) به وجود می آوریم بفهمند.“ (لوکوربوزیه به نقل از گلکار، همان).

بدین ترتیب بود که نهضت کمیت گرای مدرنیسم با غفلت از نیازهای جامع انسان و

متعدد و در هم تنیده آنها و ساده نمودن نیازهای انسان تا سطح امور بیولوژیکی است. (گلکار، ۱۳۷۸: ۲۷، ۲۶). کولار معتقد است که بزرگترین اشکال معماری مدرن آن است که معماری را تا حدیک ”هنر بصری“ نزول داد. نتیجه این کار آن بود که تجربه محیط تنها به یک تجربه بصری تبدیل شد و سایر خواص، عواطف و نیازهای روحی انسان مورد غفلت قرار گرفتند (Kollar, 1998:4)

مدرنیسم در معماری و شهرسازی، از سوی دیگر، راه را برای استیلای بی چون و چرای فرد گرایی مطلق گرایانه، از نظر طراحی، بازگذاشت. آنچه از آن پس خلاقیت فردی معمار، شهرساز و یا سیاست گذار لقب گرفت موجب شد محیط های حاصل شدیداً از هویت فرهنگی و ملی افراد و گروه ها فاصله بگیرند. مطلق گرایی حاصل از زمینه علمی مدرنیسم، در نهایت، به صدور حکم و تعمیم استانداردهای جهان شمول انجامید؛ چون به نظر می رسید همه آحاد بشر باید به سرعت توسعه بیابند و تنها راه توسعه نیز راهی بود که از طریق اصول محکم، مطلق و قطعی مدرنیسم میگذشت. (از جمله نگاه کنید به: براتی، ۱۳۷۷) پس همه جهانیان می بایست تابع این اصول علمی و جهانی باشند. ولی اشکال این است که معماری و شهرسازی جهان شمول مسلمانان متعلق به گذشته بود و نه به حال و نه به آینده. زیرا یک پدیده جهانی ثابت، مانند آنچه در فیزیک و ریاضیات می گذرد، فارغ از زمان و فضا خواهد بود (همان). در حالیکه مهمترین و غایی ترین موضوع مورد بحث در معماری و شهرسازی

تقلیل یافته، که تنها به الزامات مطلوبیت گرایانه در یک موقعیت خاص و در چهار چوب یک عملکرد ویژه می پردازد، است. دلیل اینکه وقتی در یک فضای مدرن قرار می گیریم خود را با آن مانوس احساس نمی کنیم همین است (Kollar, 1985:24)

کل گرایی چالشی بنیادین در برابر جزء نگری و مدرنیزم

مدرنیزم خود چالشی بود بر علیه گذشته. تفکرات حاصل از رنسانس و انقلاب صنعتی در مدرنیزم متبلور شدند و بدین ترتیب بشر یک برهه از زندگی تاریخی خود را پشت سر گذاشت. مدرنیزم با اتکاء به اهرم های در اختیار خود و از جمله بینش ها و ابزارهای علمی و اقتصاد نوین تحولات متعددی را پایه گذاری نمود و راه های ناشناخته ای را فرا روی انسان مدرن قرار داد.

با این همه، معضلاتی را که به واسطه نگرش تک بعدی به جهان داشت را نمی توان نادیده گرفت. معضلاتی که در نهایت به پیدایی عرصه های جدید تفکر منجر شدند.

آنچه باعث ظهور پست مدرنیزم شد، همانطور که در مورد خود مدرنیزم نیز چنین بود، تنها برخاسته از تفکرات فلسفی هنری نبود، بلکه تحولات عمیقی که در علوم تجربی جدید حاصل شدند در این روند نقشی تعیین

تضاد با گذشته و میراث فرهنگی جوامع نتوانست با مردم، در جوامع مختلف، ارتباطی منطقی، قابل قبول و انسانی برقرار کند. حتی نگاه نوستالژیک به گذشته و دیدگاه هایی که در مورد معماری و شهرسازی اسلامی عنوان شده اند، اغلب، تحت تاثیر مستقیم تفکرات مدرنیستی بوده اند (از جمله نگاه کنید به توسلی ۱۳۵۹؛ براتی و دیگران جلد دوم، ۱۳۶۷؛ آبادی شماره ۲۲، ۱۳۷۵). لذا می توان گفت که تفکرات پست مدرن، تا حدودی، عکس العملی در مقابل این کیج فهمی و ناکار آمدی ایدئولوژی مدرنیزم هستند (جنکنز، ۱۳۷۶؛ Kollar 1987؛ پایه نحله های فکری گفته شده، و در لوای نهضت مدرنیزم، شهر صنعتی متولد شد. و این شهر "شهری بود ساخته شده بر منطق ریاضی و علمی، شهری حاکی از سلطه انسان صنعتی بر محیط پیرامونش، شهری که نشان غلبه انسان بر طبیعت را بر خود داشت و تا هنوز دارد. شهری با ویژگی های کالبدی یکسان و جهانی که نشان از جهان وطنی شدن داشت و تفاوت های سرزمینی و فرهنگی را به هیچ می انگاشت (حبیبی، ۱۳۷۹:۲۲).

در نتیجه، این نهضت فکری و عملی نتوانست یک محیط مصنوع قابل قبول و ارزشمند از دیدگاه انسانی را بوجود آورد (۱). محیطی که مراقبت، حمایت و تقویت کلیت انسان و حیات او را وجه همت خود قرار دهد؛ و محیطی که بسیار فراتر از یک عنصر ساده و

(۱) در مورد ماهیت و خصوصیات شهرسازی کل گرا در آینده نزدیک در یک مقاله جداگانه بحث خواهد شد.

تنها از کنار هم چیده شدن تصادفی ی چند عنصر نمی تواند حاصل شود بلکه عامل دیگری نیز در کار است و آن روابط بین اجزاء و چگونگی این روابط است. این یافته های جدید منجر به ظهور یک اصل بنیادین دیگر شد. این اصل می گفت که هر پدیده ای یک کلیت است و کلیت هر پدیده ای امری فراتر از جمع اجزاء آن است.

دنباله این مباحث به ظهور نظریه ساختارگرایی منجر شد که در واقع یک تصور ذهنی سه بعدی از یک سیستم بود. ادعای اصولی ساختارگرایی از جمله آن بود که نظریه سیستم ها هر سیستمی را به صورت دوبعدی مورد ملاحظه قرار میدهد و تمام اجزاء و عناصر آن را همزمان در نظر می گیرد حال آنکه در واقعیت، اغلب می تواند بدین شکل نباشد و اجزاء یک سیستم به اصطلاح غیرهمزمان باشند (Hillier, ibid) در این بین آنچه مسلم است جزءنگری به کل نگری؛ قطعیت علمی گذشته به نسبت و احتمال؛ و تصورات انتزاعی در مورد پدیده ها به زمینه گرایی تبدیل و یا نزدیک شده اند. کاپرا در این میان معتقد است که وحدت جهان تنها دیگر یک ویژگی در تجربه عرفانی نیست بلکه یکی از مهمترین کشفیات فیزیک جدید است در واقع یکبار دیگر مانعی که در بین متفکران فلسفی و عرفانی (بوژو در مشرق زمین) و متفکران علوم تجربی مانند فیزیک و ریاضیات قرار گرفته بود از میان برداشته شده است.

کل گرایی و دیدن جهان به عنوان یک کل واحد مبحث جدیدی نیست و در مباحث بسیاری از فلاسفه یونان باستان قابل مشاهده است.

کننده داشتند. نگاهی به این تحولات می تواند درک عمیقتر مبانی فکری حاصل را در رویکردهای محیطی-هنری، میسر نماید.

تحولات جدید علمی و تاثیر آنها بر مدرنیزم

مسلمانان اولین نظریه پردازی های علمی مطرح که پایه های فیزیک قدیم یا فیزیک نیوتنی را به لرزه انداختند از یافته هایی نشأت می گیرند که کسانی چون انیشتین، بوهرلر و هایزنبرگ به آنها دست یافتند و اخیراً اشخاصی چون دیوید بوم و کاپرا آنها را توسعه دادند. با اینکه بین همین متفکران نیز اختلاف نظرهایی موجود بوده است ولی روند کلی کشفیات و نظریه پردازی های بعدی، بسیاری از بدیهیات فیزیک نیوتنی را زیر سوال بردند. قانون نسبیت مطرح شده از سوی انیشتین با یافته های بوهرلر و هایزنبرگ ابعاد جدیدتری یافت. این دو ابتدا حرکت منظم و قابل پیش بینی اتم ها را (که یک امر قطعی بحساب می آمد) رد کرده و سپس فیزیک کوانتوم را مطرح نمودند. بدین ترتیب مقولات جدیدی تحت عناوین "عدم قطعیت" و "احتمالات" ظهور کردند و باعث شدند که نظمی را که بشر در طی چند قرن برای جهان در ذهن خود ساخته بود، متزلزل شود (برای نمونه نگاه کنید به: ناصری، ۱۳۷۶؛ اسکواپرز، ۱۳۷۶؛ شوینگر، ۱۳۷۹)

از سوی دیگر تفکراتی دیگر که در قالب نظریه عمومی سیستم ها مطرح شدند نشان دادند که هر پدیده ای خود یک کل است و یک سیستم

تحول است؛ بلکه همه جهان به مثابه یک جریان، همچون شبکه ای در هم تنیده از ارتباطات سیال و در حال شدن است. بنابراین واقعیت جهان فرایند شدن است و آنچه در قالب اجزاء مادی، حوادث، موجودیت ها، شرایط، ساختارها و غیره مشاهده می شوند اشکالی تجربیدی از آن فرایند کلی هستند (ناصری، ۱۳۷۵؛ Bohm, 1985, 1992; Kollar, 1985: 31-52). کاپرا ضمن رد این ادعا که مفهوم کلیت یک مفهوم کاملاً مجرد عرفانی است می نویسد: وحدت جهان تنها یک ویژگی در تجربه عرفانی نیست بلکه یکی از مهمترین کشفیات فیزیک جدید است. در فیزیک کلاسیک، نظریات، مرتبط و ناظر به بخش خاصی از یک مسئله هستند. در چنین حالتی دیدن مفاهیم در حالت کل گرایانه به عنوان یک پدیده متافیزیکی تلقی می گردد. در حالیکه در مورد علوم انسانی و محیطی هر دو نظریه عمومی سیستم ها و نظریه کوانتومی مفهوم کلیت را به طور مساوی و هم زمان به ذهن، حیات و گیتی مرتبط می نمایند. (Capra, 1982; Mathews, 1996)

رابطه بین جزء و کل

این ادعا و اصل دیگر امری پذیرفته شده است که مانمی توانیم با ساده انگاری ماهیت مجموع اجزای یک کل را برابر با ماهیت آن کل تلقی کنیم. یکی از متفکرین این پدیده را بدین صورت تبیین می کند که در شکل گیری کلیت ها چیزی بیش از جمع ساده اجزا شرکت دارد شکل گیری کلیت ها تنها حاصل تجمع اجزا

فلاسفه ایرانی نیز از قبل از اسلام به موازات و در پی بسیاری از فلاسفه یونانی به کلیت و وحدانیت جهان معتقد بودند و پس از ورود اسلام به ایران این مباحث در ابعاد جدیدی مجدداً مطرح شدند و اوج گرفتند (امین ۱۳۷۶). این اوج گیری با مطرح شدن جهان بینی جزگرا و تسلط کامل آن بر فضای فلسفه علم و تجربه در جهان رو به افول گذاشت و مدافعان جهان بینی کل گرا یا در اقلیت و انزوا قرار گرفتند و یا به موضعی تدافعی رانده شدند. این امر در دهه های اخیر با پیدایش نظریات جدید در علوم و بویژه در فیزیک و در پی اکتشافات جدید و نیز ضعف و عدم پاسخگویی به بسیاری از معضلات مختلف و متعدد توسط جهان بینی جزگرا قوت گرفته است. اینک نه تنها جهان بینی کل نگر، با اتکاء به مباحث مطرحه در علوم فیزیک و ریاضیات، یک جهان بینی مبتنی بر متافیزیک و یا خرافات تلقی نمی شود؛ بلکه این جهان بینی می تواند به عنوان پشتوانه ای مطمئن در عرصه های مختلف علوم و به ویژه مباحث محیطی جایگزین جهان بینی جزء گرا شود.

آنچه نظریه پردازان در دایره فیزیک جدید مطرح می نمایند نیز در واقع بیان و قرائت دیگری است از آنچه در همه ادیان آمده و بسیاری از فلاسفه و به ویژه عرفا، از قرن ها پیش، از جهان درک و بیان کردند. دیوید بوم از جمله این نظریه پردازان است که جهان را نه مجموعه ای از اجزاء مادی کنار هم چیده شده بلکه آمیزه ای از فرایند و تغییر می داند. او معتقد است که نه تنها همه چیز در حال تغییر و

مرحوم علامه استاد محمدتقی جعفری در جلد سیزدهم از مجموعه کتب تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی در تشریح ارتباط بین جزء و کل از نظر مولوی مطالبی را بیان کرده است. به عقیده ایشان در هر مجموعه ای (کل) ممکن است حتی بین اجزاء تضاد وجود داشته باشد که نتیجه آن تفاعل اضداد و اتحاد آنها در محصول تفاعل (سنتز) خواهد بود. علاوه بر این استاد جعفری ویژگی های رابطه جزء و کل را بدین صورت مطرح می کند که هیچ یک از دو موضوع جزء و کل در جزئیت و کلیت خود مطلق نبوده و هر دو محکوم به نسبت می باشند (علامه جعفری، ۱۳۶۳). در نهایت باید توجه داشت که بین کل ها نیز اگر حدی و مرزی هست قراردادی است. در این مورد توجه به نظام های باز در نظریه عمومی سیستم ها نمایانگر این واقعیت است که در نظام های پیچیده و عظیم جهانی ما نمی توانیم مرزی بین نظام های مختلف قائل شویم. قوانین مرتبط بر استمرار حرکت و تحول در جهان باعث می شوند که ما جهان را آمیزه ای از تعامل نظام های باز بدانیم. بدین ترتیب باید توجه کنیم که مجموعه های شامل اجزاء و کل در نتیجه قوانین یاد شده در فضا/ زمان بطور مداوم خواص و نتایج جدیدی از خود بروز می دهند. مسلماً اگر روش تفکر ما در مورد جهان و نیز روش شناخت ما براساس کل نگری باشد دریافت ما از جهان نیز بر همین اساس خواهد بود. در جهان بینی کل گرا، جزء از آن جهت قابل درک است که بخشی لاینفک از کل است. مصداق چنین پدیده ای را می توان درباره زبان

آنها با هم نیست. بلکه در یک نظام (کل) مهم این است که اجزاء چطور در ارتباط با یکدیگر مرتب شده و نظم گرفته اند. (Mathews, 1996) به دیگر سخن این کل است که به اجزاء خود هویت می بخشد و آنها را تعریف و ماهیت و خصوصیات آنها را مشخص می نماید. اجزاء مفهومشان زمانی که در قالب کل دیده می شوند گاه کاملاً متفاوت هستند با زمانی که به صورت انفرادی و منفک از کل مورد ملاحظه قرار می گیرند. در روش های علمی جزء گرا ایده جدا کردن اجزاء یک کل از یکدیگر و بعد مذاقه درباره آنها و سپس صدور حکم بعد از مطالعه و بررسی های لازم خود یک انقلاب بزرگ محسوب می شد. ولی این گونه نگرستن به پدیده ها بخصوص در مورد خود انسان و نیز محیط اگر چه مسائل و معضلات متعددی را حل و فصل نمود ولی معضلات متعدد و پیچیده ای را نیز به وجود آورد.

این درحالی است که در نگرش کل گرا هیچ عنصر و پدیده ای را نمی توان بعنوان یک موجودیت منفک و مستقل در نظر آورد. در چنین نگرشی هر جزء بطور منطقی نوعی ارتباط با معنای کل پیدا می کند و خود در آن معنا (معنای کل) سهیم می شود. اسماز این پدیده را بدین ترتیب توضیح می دهد: اجزاء تحت تاثیر میل و اجبار به ترکیب باکل هستند و بنابراین به طرف آن حرکت می کنند و جذب می شوند. بنابراین کل و اجزاء متقابلاً یکدیگر را تحت تاثیر قرارداده و مجبور به ارتباط می کنند و کم و بیش خصوصیات مختص به خود را بروز می دهند. (Smutz in Mathews: ibid.)

جهان را منطبق با همین برداشت غیر واقعی از آن قرار دهیم دچار مشکل عظیمی شده ایم. ادراک جهان به گونه ای که آن را شامل اجزاء تصور کنیم ظاهراً تنها راهی است که مغز انسان، با محدودیت هایی که دارد، می تواند با محیط ارتباط برقرار نماید و آن را بشناسد. برای تحقق چنین امری نیز باز مغز مجبور است حد و حدودی برای اشیاء و رخدادها در محیط قائل بشود که در واقع چنین مرزی بین آنها وجود ندارد. صدمه ای که این امر بر ارتباط متقابل انسان و محیط می زند آن است که در این وضعیت انسان اغلب خود را، در تفکر و عمل، جدای از محیط می بیند و بر همین اساس حرکت می نماید که نتیجه آن، درنهایت، تضاد و تقابل انسان و محیط را بوجود آورده است.

معتقدین به فیزیک جدید می گویند که "کلیت" تنها واقعیت موجود است، چه ما آن را درک کنیم یا درک نکنیم. آنچه ما در حال حاضر بدان نیاز داریم یافتن راهکارهایی است که بوسیله آنها بتوانیم مفهوم کلیت را به عرصه جهان مادی هدایت کنیم. آنچه برای تحقق این امر اهمیت فراوان دارد و نقش حیاتی پیدا می کند پدیده معناست. زیرا معنا، در قالب ساختار ارتباط انسان و محیط، برقرارکننده این ارتباط است. قبلاً گفتیم که معنا برقرار کننده ارتباط بین کل و جزء است. درک جهان خارج رد و بدل شدن این معنا، بین محیط و ذهن و کشف چگونگی مرتبط شدن اجزاء با کل است.

ارتباط نظام یافته بین انسان و محیط در صورتی راه به سوی تعالی و کمال هر دو می برد که

مطرح نمود. یک کلمه در چارچوب یک زبان از آنجا قابل درک و شناخت است که جزیی از کلیت یک زبان را تشکیل می دهد. بنابراین ساختار یک زبان یک کلیت نسبی واقعی است که جزیی از کلیت یک زبان را تشکیل می دهد. بنابراین ساختار یک زبان یک کلیت نسبی واقعی است که در قالب آن بقیه اجزاء زبان قابل درک و مکالمه و رد و بدل کردن می شوند و هر کلمه، در واقع، نماینده و به نمایش گذارنده کل نظام یک زبان است. حال اگر یک محیط با یک فرهنگ خاص را به عنوان یک کلیت در نظر بگیریم اجزاء آن تنها در بستر آن محیط و فرهنگ معنای واقعی و کامل خود را می یابند و ارائه می دهند، (براتی، ۱۳۸۲).

بنابراین یک شکل واحد می تواند در بسترها و زمینه های مختلف معانی و مفاهیم مختلفی پیدا کند. از سوی دیگر جوامع، فرهنگ ها و محیط های متفاوت انسان ها را به سوی درک و تعبیر متفاوتی از جهان سوق می دهند. درک و تعبیری که خود منبعث و انعکاسی از یک ساختار منسجم از دانش بشری است. این ساختار بنا بر بسیاری تعاریف و نظریات، همان فرهنگ است که زمینه ای را فراهم می آورد تا بشر بتواند در یک چارچوب مشخص به جهان خود معنا بدهد (براتی، ۱۳۷۶، ۱۳۸۲). کاپرا معتقد است که مغز انسان تنها می تواند اجزاء متفرق و مستقل مجردی را از جهان درک کند. ولی درک این ادراک های پراکنده در مورد واقعیت جهان یک وهم بیشتر نیست ما برای درک جهان مجبوریم مرزهای غیر واقعی و خیالی بین اجزاء آن قائل باشیم. حال اگر درک

در مورد جهان معتقد است که اصول حاکم بر نظم مکانیکی، جهان را ساختمانی از موجوداتی می‌داند که در خارج از یکدیگر قرار دارند بدین مفهوم که آنها مستقل از یکدیگر و در نواحی متفاوتی از فضا (و زمان) قرار گرفته‌اند. ارتباط متقابل آنها نیز بواسطه نیروهایی است که ثابت هستند و هیچگونه تغییری در ماهیت آنها پیدا نمی‌شود. یک ماشین نمایش کاملی از چنین نظامی است. هر قطعه از ماشین بدون ارتباط و مستقل از قطعات دیگر شکل گرفته است و ارتباط هر قطعه با قطعات دیگر از طریق انواعی از ارتباط‌های خارجی است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که، کلیت موقعیتی است که در آن پدیده‌ها مستقل و خارج از یکدیگر نیستند. پس کل در نهایت هم شامل عوامل مادی وهم شامل عوامل غیرمادی می‌شود که در یک ساختار بسیار پیچیده و در ارتباط متقابل با یکدیگر شکل گرفته و جریان دارند. بدین ترتیب اجزائی از هستی که در مورد آن‌ها بحث می‌شود تصورات مجردی از کلیت وحدت‌گرای جهان هستند و ارزش آنها نیز در این نظام معین می‌شود. در این حالت "پدیده‌ها" نظام‌های ساختاری انتقال هستند؛ تبادل اطلاعات نقش تعیین‌کننده‌ای را بازی می‌کند و ارتباطات مکانیکی قبلی تبدیل به ارتباطات ارگانیک می‌شوند. در چهار چوب دیدگاه کل‌گرا است که امروزه لغات و اصطلاحاتی مانند "توسعه ارگانیک"، "کلیت"، "اکولوژی"، و "توسعه پایدار" شکل می‌گیرند و معنی پیدا می‌کنند.

معانی بدرستی ساخته شده و بصورت مستمر در بین نسل‌های مختلف انتقال یابند. بعضی در این طریق تا آنجا پیش رفته‌اند که معتقدند همانگونه که از فرهنگ و زبانی به فرهنگ و زبان دیگری می‌رویم واقعیت جهان نیز تغییر می‌کند. (برای نمونه نگاه کنید به: (Barati, 1997; Barati, et. al. 1997; Whorf, 1956).

کلیت ، واقعیت و دانش (معرفت)

برای درک بهتر کلیت می‌توان به ارتباط بین دانش و واقعیت توجه نمود. فهم و درک کلیت مستلزم ارزیابی مجدد ما درباره نظرمان در مورد دانش است. مفهوم محیط زیست در واقع بیان دانش بشری از واقعیت است. ولی خود واقعیت چیست؟ فیرابند معتقد است که علم به صورت قدیم آن (علم پوزیتیویست و ریداکشنیست، و تفکرات فلسفی مرتبط با آن) در خدمت مادی جلوه‌گر کردن واقعیت بوده است. در عرصه اینگونه علم، تنها عوامل و عناصر مادی مهم‌اند. قوانین کمی‌گرایانه بر قوانین کیفی‌گرایانه و ماده بر مفاهیم غیرمادی در جهان ارجحیت می‌یابند. در این نظام فکری، اطلاعات مبتنی بر اصول و موجوداتی که در عرصه علم موفق هستند، مثل فیزیک و اخترشناسی و امثالهم، به عنوان واقعیات و بقیه به عنوان پدیده‌های غیر علمی و تخیلی و صوری شناخته شده و کنار گذاشته می‌شوند (Feyerabend, 1998)

دیوید بوم درباره تفکر کمی‌گرایانه و مکانیکی

بود که در کاوش های علمی مرتبط با آنها انسان خود ملحوظ نمی شد و بشمار نمی آمد زیرا انسان موجودی ورای طبیعت و ما فوق آن تصور می شد و با جهان خارج چنان برخورد می شد که گویی خارج از مجموعه انسانی قرار دارد.

البته به تدریج عرصه هایی در خصوص مطالعه خود انسان و جوامع انسانی نیز به وجود آمدند ولی خصوصیت همه آنها این بود که انسان و محیط را همواره دو پدیده خارج از یکدیگر تصور می کردند، و ارتباط آن ها را ارتباطی مکانیکی تلقی می نمودند. حاصل چنین برخوردی پیشرفت های عظیم در عرصه علوم تجربی بودند که البته، به موازات، تجارب تلخ و مخربی را نیز به دنبال خود داشتند. (نگاه کنید به: عزیدفتری، ۱۳۷۲؛ ناصری ۱۳۷۵؛ Mathews, 1994). نتیجه آن که ارتباط بین روان انسان با شرایط جسمانی او، ارتباط بین اعتقادات و نظام ارزشی او با علوم مهندسی، ارتباط بین شرایط ذهنی افراد با مواد شیمیائی و داروها، و هزاران ارتباط اساسی دیگر از این باب، نادیده انگاشته شدند. این روش برخورد با موضوعات محیطی سبب شد تا موقعیتی بوجود آید که در آن انسان، فرهنگ، محیط مصنوع و محیط طبیعی می توانستند به طور جداگانه مورد بررسی قرار گیرند. بدین ترتیب، بررسی پراکنده، نامنسجم، جزء گرایانه محیط و صادر کردن حکم در مورد آن طبیعتاً به محیطی پراکنده، متفرق، نامنسجم، نامتحد و پربشان انجامیده است.

دانش مرتبط با محیط (در همه ابعاد آن) دانشی

جهان بینی کل گرا، شهر و شهرسازی: رویکرد پست مدرنیزم به محیط

یکی از زمینه ها و عرصه هائی که شکست و ناتوانی جهان بینی جزء گرا را برجسته تر نمود مفاهیم، محیط، انسان، و ارتباط متقابل این دو با هم است. در دیدگاه کل گرا انسان و محیط دو پدیده مجزا نیستند بلکه یک پدیده واحد را تشکیل می دهند. پرداختن به اجزاء محیط بطور جداگانه و صدور حکم برای هر یک بدون توجه به کلیت آن از جمله مسائلی بود که مشکلات عدیده ای را به خصوص در یک قرن اخیر برای بشر به وجود آورده است. از جمله عوارض ناشی از چنین طرز برخوردی با محیط توجه به توسعه کالبدی و فیزیکی شهرها بدون توجه به ساکنان آنها از نظر تصورات ذهنی، نظام ارزشی، نظام باورها، و در یک کلام فرهنگ آن هاست که به خصوص در طرح های جامع شهری به وضوح مشاهده می شود. در این طرح ها توسعه شهرها از نظر کالبدی تا حتی ۲۵ سال آینده پیش بینی می شد بدون آنکه به توسعه فرهنگی ساکنان شهر کوچکترین عنایتی بشود در حالیکه در چهارچوب دیدگاه کل نگر سازمان دهی محیط زیست انسان ممکن نخواهد بود مگر آنکه به هر سه وجه انسان یعنی جسم، ذهن، و روح او پاسخی منسجم و متناسب داده شود (Kollar, 1987: 8). این امر ریشه در تفکرات علمی دارد که از زمان نیوتن قوت گرفت. از خصوصیات روش های علمی که در زمان نیوتن به اوج خود رسید آن

دیگر نظریات جهان شمول، مطلق گرایانه و انتزاعی مدرنیزم طرفداران زیادی ندارد. حتی مدرنیست های سنتی و محافظه کار نیز اغلب چاره ای جز اعتراف بر کاستی های مدرنیزم ندارند و از مواضع اقتدار گرایانه خود به شکل بارزی عقب نشسته اند. ونیز بحث از سطه بی چون و چرای انسان بر محیط نیست بلکه مشخص شده است که رفاه و آسایش انسان مستقیما وابسته به حیات پایدار و شاداب محیط زیست و طبیعت است (Kollar, 1985: 28).

دنیای علم تجربی نیز راه را برای نگرش نقادانه به گذشته می گشاید. "فیزیک هسته ای جدید دیگر اتم را متشکل از ذرات مجزای جاذب و دافع یکدیگر نمی داند، بلکه بر آن است که اتم از حوزه های متداخل و در حال تغییر و تبدیل مداوم انرژی تشکیل شده. ذرات اتمی از روند تغییر و تبدیل قابل تشخیص نیستند و ماده از حرکت قابل تشخیص نیست" (لایر، ۱۳۶۳: ۸۲). فضای زیست انسان نیز امروزه به گونه دیگری درک می شود. در محث فضا "آنچه که زمانی خلاء سیاه و پوچ تصور می شد که در آن اجسامی شناورند، اینک معلوم شد که سرشار از انرژی مادی است. میان یک سیاره و فضایی که آن را در بر گرفته است، حوزه ای است شامل چیزی که خود سیاره فقط تبلور متراکمی از آن است. دانش امروز، برخلاف دیدگاه صده نوزدهم، ارتباط و تناوب متقابل و مداومی میان ماده و انرژی به ما نشان میدهد. در مورد فضای زیستی ما خودمان را به مثابه افراد جدایی می دیدیم که در فضایی حرکت می کنیم که از ما مجزاست و چیزی است سوی خود ما. اما این

نسبی و کمی / کیفی است (Feyerabend, 1987; Bohm, 1980, 1989; Tymur, 1982). این دانش تنها مشعر بر محیط کالبدی نیست و تنها به ماده و مادیات باز نمی گردد. بلکه دانشی است که محیط را ساخته شده از محیط کالبدی، انسان، تفکراتی که محیط بر منبای آن شکل یافته است، و تعبیر و تفسیری که مردم از آن دارند، می بیند. پس انسان، محیط، و ذهنیت انسان سه پدیده جدای از هم نیستند بلکه یک پدیده واحد را تشکیل می دهند. (Kollar, 1985: 14). بنابراین برای درک محیط علاوه بر ذهن، کلیت، شکل و معنای محیط هم دخیل هستند. در گذشته همین امر باعث می شده است که معماران کشورها و فرهنگ های متفاوت، در اغلب مواقع، با داشتن مهارت های فنی نسبتا مشابه و نیز مواد و مصالح یکسان و در آب و هوایی یک شکل به فضاهایی کاملا متفاوت دست یابند.

زیرا کلیه فضاهای ساخته شده می باید در پاسخ به نظام پیچیده هستی انسان و کلیت او شکل می گرفتند. (Kollar, ibid). بسیاری بر این باورند که بواسطه شرایط خاص مرتبط با محیط زیست انسان، در واقع این معماران و شهرسازان بودند که در تدوین و ارایه مبانی نظری پست مدرنیزم جزو پیش قراولان این تفکر بودند و در توسعه آن تلاش بسیار نموده اند (برای نمونه نگاه کنید به: جنکز، ۱۳۷۶؛ داوری، ۱۳۷۹؛ شیردل، ۱۳۷۳).

پست مدرنیزم، خود یک مکتب خاص نیست، بلکه بیشتر یک مرحله گذار را تداعی می کند. ولی به نظر می رسد به هدف خود، که همانا نقد بنیادین مدرنیزم است، رسیده باشد. امروزه

باشد. زمانی که شهری را زشت یافتید، به خیابان های آن نظر نکنید، بلکه به مردمی که آن را چنین ساخته اند بنگرید. درون روح و ذهن و قلب آنان را جستجو کنید، هنگامی که روح و ذهن و قلب آنان زیبایی و پاکی خود را باز یافت، منظر شهری نیز بمانند آنان زیبا خواهد شد." (راسکین به نقل از گلکار، ۱۳۷۸: ۴۲). در نتیجه، مجدداً، فرهنگ و ساختار بومی فضا بعنوان زمینه اصلی تفکرات جدید شهرسازی و معماری در مرکز توجهات قرار گرفته است.

جهان بینی کل گرا، بدون آنکه جزء گرایی را یکسره کنار بگذارد، در مقابل فردگرایی استقلال طلبانه و افراطی مدرنیسم، وحدت گرایی و در مقابل مطلق گرایی آن، نسبی گرایی و تکرر گرایی و در مقابل گرایشات انتزاعی آن، زمینه گرایی (Contextualism) را قرار داده است. مجموعه این گرایش های جدید در مباحث محیطی، و از جمله در شهرسازی و معماری، مباحث، عرصه ها و افق های نوینی را در مقابل سیاست گذاران و متخصصان امور گشوده است (از جمله نگاه کنید به: حبیبی، ۱۳۷۹: ۲۳-۲۱).

مباحثی چون توسعه ارگانیک، توسعه پایدار، مشارکت مردم در توسعه واقعی محیط و امثالهم از زمره این زمینه های جدید و گسترده اند. این مباحث، در جهان بینی کل گرا، ریشه در این باور اصولی دارند که جهان انسان (جهان صغیر) اگر بخواهد به حیات پایدار، هدفمند و توأم با سعادت خود ادامه دهد می باید با جهان کبیر (کائنات) وحدت داشته باشد. این وحدت مستلزم هماهنگی است و این

مفاهیم امروزه قاطعیت خود را از دست داده اند. ما اینک می دانیم که به صورت جمعی وجود داریم و تابع سطوح مختلف ترکیبات نیرو هستیم و در درون ارتباطات متداخل و ظریف انرژی، در حال دفع و جذب و تبدل مداومیم" (همان).

تحولات حاصل در مبانی نظری مرتبط با مفهوم فضا به طور عام منجر به تجدید نظر در تعاریف و مفاهیم خاص فضا (فضای معماری و شهرسازی) نیز شده است (از جمله نگاه کنید به مدنی پور، ۱۳۷۹؛ گنون، ۱۳۶۱؛ نصر ۱۳۷۹ الف و ب).

انعکاس این رویکرد و نگاه به جهان بدین ترتیب این اصل کلی را فرا روی شهرسازان قرار می دهد که معنا و مفهوم محیط و ماهیت آن نه از تک تک عناصر مجزا و پدیده ها، بلکه از کلیت آن ها و روابط بین اجزاء و فرایندهایی که منجر به پیدایش آن عناصر شده اند بر می خیزد و حاصل می آید. (گلکار، ۱۳۷۸: ۲۳). بدین لحاظ است که در مقابل ادعاها و اهداف آرمانی مدرنیست ها که می خواستند با اقتدار و تحکم متکی بر اراده فردی، محیط زیست انسان را، به گونه ای که خود باور داشتند و درست می پنداشتند تغییر دهند؛ امروزه نگاه و برخورد با محیط زیست به سرعت به جهتی گرایش پیدا می کند که راسکین آنرا چنین بیان نموده است:

"منظر شهری، چیزی بیش از یک مسئله برنامه ریزی و طراحی است. منظر شهری، در درجه نخست، مسئله ارزش ها و اهداف انسانی و به رسمیت شناختن مسئولیت افراد جامعه می

منابع و مأخذ:

الف: منابع به زبان فارسی

- (۱) احمدی، بابک (۱۳۷۲) "نگرش فلسفی به پست مدرن": آبادی، شماره ۱۰، صص ۳۴-۴۱.
- (۲) اسکوایزر، ی. ج. (۱۳۷۶)، اسرار جهان کوانتومی؛ ترجمه کمال الدین سید یعقوبی، سروش.
- (۳) امین، سید حسن (۱۳۷۶) وحدت وجود در فلسفه و عرفان اسلامی؛ نشر بعثت.
- (۴) براتی، ناصر (۱۳۸۲) زبان، تفکر و فضا: پیش درآمدی بر نگره های بعد از مدرنیسم به محیط زیست: انتشارات سازمان شهرداری های کشور.
- (۵) براتی، ناصر (۱۳۷۷) "توسعه فرهنگی پایدار": مجله برنامه و بودجه، شماره ۱۲، صص ۷۱-۸۷.
- (۶) براتی، ناصر، محمد نقی زاده و بهناز امین زاده گوهر ریزی (۱۳۷۶) شناسایی اصول و مفاهیم شهرسازی اسلامی (جلد دوم): پایان نامه کارشناسی ارشد منتشر نشده، دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران.
- (۷) توسلی، محمود (۱۳۵۹) ساخت شهر و معماری در اقلیم گرم و خشک ایران.
- (۸) جعفری، محمد تقی (۱۳۶۳) تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی؛ جلد سیزدهم؛ انتشارات اسلامی.
- (۹) جنکر، چارلز (۱۳۷۶) پست مدرنیسم چیست؟؛ ترجمه فرهاد مرتضائی، نشر مدن سبز.
- (۱۰) حبیبی، سید محسن. "جامعه مدنی و حیات شهری": مجله هنرهای زیبا، شماره ۷، صص ۲۱-۳۴.
- (۱۱) داوری، رضا (۱۳۷۹) "درباره مدرنیته و اندیشه پست مدرن": نامه فرهنگ، دوره سوم، شماره ۲، صص ۴-۲۵.
- (۱۲) شونینگر، جولیان (۱۳۷۹) میراث اینشتین: وحدت فضا و زمان؛ ترجمه سیروس فرمانفرمایان؛ نشر فرزانه.
- (۱۳) شیردل، بهرام. "در جستجوی فضای سوم": آبادی، شماره ۱۳، صص ۳۶-۴۳.
- (۱۴) طباطبائی، سید محمد حسین (۱۳۵۰) اصول فلسفه و روش رئالیسم؛ جلد پنجم، نشر دارالعلم.
- (۱۵) عزیدفتری، بهروز (۱۳۷۲) درباره نوام چامسکی؛ فرهنگ معاصر.
- (۱۶) گل، یان (۱۳۷۵) "زندگی در فضای میان ساختمانها": ترجمه شهرزاد مهدوی، آبادی، شماره ۲۰، صص ۴-۱۳.
- (۱۷) گلکار، کورش (۱۳۷۸) کندو کاوی در تعریف طراحی شهری؛ مرکز مطالعات و تحقیقات وزارت مسکن و شهرسازی.

"هماهنگی" منتهای انطباق بین کل و اجزاء آن است. اگر این وحدت و هماهنگی موجود نباشد ارتباط بین جزء و کل، در همه سطوح، مغشوش خواهد شد. (برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: آثاری از سید حسین نصر از جمله نیازه به علم مقدس، ۱۳۷۹ و انسان و طبیعت، ۱۳۷۹. kollar1985.)

توجه به آنچه گفته شد اکنون یکبار دیگر این فرصت تاریخی برای ملت ها و فرهنگ هایش آمده است که با رها شدن از قید و بند مفاهیم جهان شمول و قطعی مدرنیسم، در عرصه ها و زمینه های فرهنگی. محیطی، خود به تفکر و تلاش برای ایجاد زیست گاه هایی متناسب با شرایط خاص خود بپردازند. (احمدی، ۱۳۷۲: ۱۳-۳۹). حال باید دید دست اندر کاران امور و مسائل محیطی در ایران چگونه و چه وقت خود را آماده وارد شدن به عرصه جدید و ایجاد زمینه های لازم برای توسعه آن می نمایند. زیرا نسل آینده، مسلمان خواهان محیط زیستی سواى آنچه پستی است که ما، در چند دهه اخیر، بویژه در شهرهای بزرگمان در ایران، بعنوان یک میراث شبه مدرنیستی و بیگانه، از خود بجای گذاشته ایم.



Society Transition, Vol.9. UCL Press, U.K.
9) Kollar, Peter (1985) ***On the Whole and the Part; Sydney***, The University of New South Wales Press.

۱۸) گنون، رنه (۱۳۶۱) **سیطره کمیت و علائم آخر الزمان**؛ ترجمه علممحمد کاردان؛ مرکز نشر دانشگاهی.

۱۹) لایر، رابرت (۱۳۶۲) **هندسه قدسی، استعاره نظام عالم**؛ فصل نامه هنر، شماره ۳، صص ۷۶-۸۵.

۲۰) مدنی پور، علی (۱۳۷۹) **طراحی فضای شهری: نگرشی بر فرآیندی اجتماعی و مکانی**؛ ترجمه فرهاد مرتضائی، شرکت پردازش و برنامه ریزی شهری.

۲۱) ناصری، مسعود (۱۳۷۵) **کوانتوم، عرفان و درمان**؛ تئوری شعور؛ نشر اشراقیه.

۲۲) نصر، سید حسین و سید محمد آوینی (۱۳۷۹) **هنر قدسی در فرهنگ ایران**؛ **هنرهای تجسمی**، شماره ۱۰، صص ۵۸۷-۵۸۰.

۲۳) نصر، سید حسین (۱۳۷۹) **عالم خیال و مفهوم فضا در مینیاتور ایرانی**؛ **هنرهای تجسمی**، شماره ۱۰، صص ۳۰-۴۰.

۲۴) نقی زاده، محمد (۱۳۷۹) **رابطه هویت سنت معماری ایران با مدرنیسم و نوگرایی**؛ **مجله هنرهای زیبا**، شماره هفتم، صص ۷۹-۹۲.

ب- منابع و مأخذ به زبان انگلیسی:

- 1) Barati Nasser & Ujam, F.Reyan (1997) "Language and Organization of the Built Environment"; ***Environment***, Vol.52, No.1.
- 2) Barati, Nasser (1997) **Holistic Reading into the Structure of the Built Environment: Case Study of Tehran**; ***Unpublished PhD Thesis***, Edinburgh College of Arts, Heriot Watt University, U.K
- 3) Bertalanffy, L.V (1971) ***General System Theory: Foundations, Development***, Applications; Penguin Press, U.S.A.
- 4) Bohm, David (1980) ***Wholeness and the Implicate Order***; London: Rout ledge.
- 5) Bohm, David (1985) ***Unfolding Meaning: a Weekend of Dialogue***; London, Reoutledge.
- 6) Capra, F (1983) ***The Tao of Physics: an Exploration of the Parallels between Modern Physics and Eastern Mysticism***; Glasgow, William Collins Sons, U.k.
- 7) Feyrabend, P (1987) ***Farewell to Reason***; Guildford, Biddle LTD. U.K.
- 8) Hillier, Bill et al (1973) "Structure, Transportation: ***Sciences of Urbanization and Science of the Artificial***"; Bartlett

Holistic and Atomic World Views and their Effects on the Architecture and Urbanism

Nasser Barati

International University of Imam Khomeini

Modernism in architecture and urbanism has a wide territory. Although, criticizing the "modernism" started decades ago, another running of thought has been challenging and replacing it at the same time: post-modernism. The origin of this view is rooted in recent philosophic as well as scientific developments. Therefore, post-modernism is not only a method of criticism, it opens a new horizon in front of the ones who

explores the world after modernism. In this essay, modernism and post - modernism world views have been compared and the impact of each one upon theoretical and practical basis has been considered. Eventually, we have to pass the modernism and enter the era of the post - modernism. From now on Architecture and Urbanism's development depends on their explaining and securitizing in this new movement.